

# راهی به دل خواندنی

دکتر: محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
استاد در تاریخ دانشگاه تهران

درد دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد

شرکت این ناتوان در بحث مربوط به خوارزمي ریاضیدان، از حساب منطق خارج است و دخالت من در امور ریاضی جرمش اگر از دخالت «زورپزشک» در امر پزشکی به - روایت دینکرت - گرانتر نباشد، باری کمتر نیست، که حساب دودوتا چارتاست، و بحری است در حکم جیحون که هیچش کناره نیست، ولی چون خواه ناخواه، در این ورطه افتاده ام باری نصیحت سعدي را از یاد توان برد که فرمود:

که گفتت به جیحون در انداز تن

چو افتاد، هم دست و پائی بزن  
تغییر مسیر جیحون، مثل بعض رودهای دیگر که در ریگزار جریان دارند، آبادیها و شهرها را نیز جابجا کرده است. همان طور که در سیستان نمی توان یک شهر بسیار قدیمی یافت - مثلاً زرنج را - یا در عراق، که به علت تغییر مسیر دجله و فرات، و خوردن زمینها - به قول عرب تأکل - حتی شعر سعدي نیز

تویس همان مأخذ)

۴- برای استفاده بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: سید محمد علی جمال زاده، فرهنگ لغات عامیانه.

۵- دیوان خاقانی؛ به تصحیح علی عبدالرسولی، ص ۶۵۸.

۶- ادبیات در زمان سلجوقیان: ترجمه یعقوب آژند. نشر گستره ص ۶۲.

۷- مجموعه یادداشت ها و اندیشه ها: مقاله زنده بیدار - حی بن یقضان ص ۱۳۳.

۸- انیکلسون: تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا. ترجمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. ص ۱۵۷ (یادداشت های مترجم).

۹- علیرضا ذکاوتی: شعر عامه پسند در ادب عربی. کیهان فرهنگی، شماره ۱۰ سال چهارم. ص ۲۵

۱۰- تعبیر بلند و پراستعاره دکتر جلیل تجلیل. رجوع کنید به مقاله ای تحت همین عنوان در مجله «ویسمن».

۱۱- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به: قدمعلی سرلی؛ از رنگ گل تاریخ خار، شکل شناسی داستان های شاهنامه، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲- نمونه ایات شیرازی سعدي از این قرار است:

کس ائهن داراغت خاطر بریزت

که تختی عاقلی ده بار ایزت

که منعم نی میر کول اتغ درویش

کشایش می بینی ذیل خوش نیش...

کخیرت یاد ازین معنی کت اشفت

بلی رحمت و سعدي باکش این گفت.

(دیوان سعدي)

۱۳- ابیاتی چند از اشعار حافظ به لهجه محلی شیرازی آورده می شود:

امن انکرنتی عن عشق - سلمی (عربی)

تراول آن روی نهکو بودی (شیرازی)

که همچون مت بوتن دل وای ته (شیرازی)

غریق العشق فی بحر الوداد (عربی)

موسیقی رسمی اروپا، زمینه را برای موسیقی عالی قرن های بعدی، فراهم آورد.

- موسیقیدان های نامداری چون: باخ، وردی، موتسارت و هنرمندان فلورانس - از جوتو Goto در آغاز قرن چهاردهم، تا مازاچو Mazacco در اوایل قرن پانزدهم میلادی به عوام گرایش داشتند.

اینها از ترانه های عوام و سرودهای دینی و نواهای عامیانه سود می جستند و مسائل روزمره را در چهار چوب موضوع های دینی مردم پسند بیان می کردند.

این گرایش به مردم در عصر رنسانس، بر نقاشان نیز تأثیر گذاشت. نقاشان، نقاشی روی گچ را که مورد علاقه عموم و مانند روزنامه، وسیله ای برای ارتباط اجتماعی و آموزش و پرورش مردم بود، برگزیدند. «گویا Goya» و «دومی بر Doumier» و «ون گوگ Van Gog» که با خطوط مشخص و پاکیزه، چهره های را نمایش می دادند و تمام سایه روشن های زندگی را مصور کردند، از سرچشمه های فرهنگ عوام، سیراب می شدند.

تصویرهای «شاگال Chagall» از مفاهیم روستائیان روسیه و سنن قوم یهود، سرشار بود. همچنانکه بیکره های جاندار و متوازن «بهزاد» در واقع گرایی پهلوانی مردم ایران ریشه داشتند.

شکسپیر و سایر نمایشنامه نویسان انگلیسی معاصر او، نه تنها از سنت های عوام جامعه خود، بلکه از سنن عامیانه جامعه های دیگر اروپایی هم استفاده کردند.

آثار بزرگ هنری را به ندرت می توان از فرهنگ عوام بی بهره یافت. ۱۷

یادداشت:

۱- گرچه برخی از ضرب المثل ها، صورت عینی اشعار یا اندیشه های شاعران است که در اثر تکرار جای ضرب المثل نشسته اند، اما بیشترین ضرب المثل هایی که مورد استفاده شعرا قرار گرفته اند، خود مللی مستقل هستند که در شرایط اجتماعی و تاریخی خاصی که موجب پیدایش مثل می شود، به وجود آمده اند.

۲- منظور استاد، نصیده سیف در نکوهش متولان است که با مطلع:

هم مرگ بمر جهان شما نیز بگذرد

هم روزنق زمان شما نیز بگذرد شروع می شود و واژه خوهم در مقطع آن چنین است:

ای دوستان خوهم که به نیکی و عامی سیف

بکروز بر زبان شما نیز بگذرد

۳- دکتر شفیعی کدکنی: گزیده غزلیات شمس. چاپ شمس. ص ۲۲

صلاح الدین زکروب مردی عامی، ساده دل و پاکجان که قتل را قلف و مبتلا را مفتلا گفته، مورد توجه بسیار مولانا بوده است (زیر

ای کسی که بر من انکار کردی از عشق سلمی  
تو از اول آن روی نیکورا باید دیده باشی  
تا همچون من، ترا دل به یکبارگی  
غریق عشق در دریای دوستی شود...  
(زیرنویس دیوان حافظ، تصحیح غنی ص ۳۰۴-۳۰۵)

۱۴- در تحفه العرفان آمده که: «شیخنا [روزبهان بقلی شیرازی] قدس سره دونوبت به کعبه رفته و وقعه یافته بود. از معتبران منقول است که چون شیخ به کعبه رسید، پس در کعبه رفت و قشش خوش گشت، حلقه کعبه بگرفت و به زبان نیریزی فرمود:

وی روی تو گل جوشدست  
وقایش و پوشدست  
روی گل دوست مو  
شه خن بس کس کوشدست

(نقل از فرهنگ لغات عامیانه)

۱۵- تاریخ تمدن: جلد سوم. چین و ژاپن. ص ۹۷۸.

۱۶- نور العلوم، نقل از احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی. بکوشش مجتبی مینوی. کتابخانه طهوری. ص ۱۳۷-۱۳۸.

۱۷- نگاه کنید به: جامعه شناسی هنر. ص ۱۶۱-۱۶۲.

خواستم اشاره کنم به نکته ای که در مورد پیوستگی جیحون به دریای خزر در یکی دو کتاب ما یاد شده است.

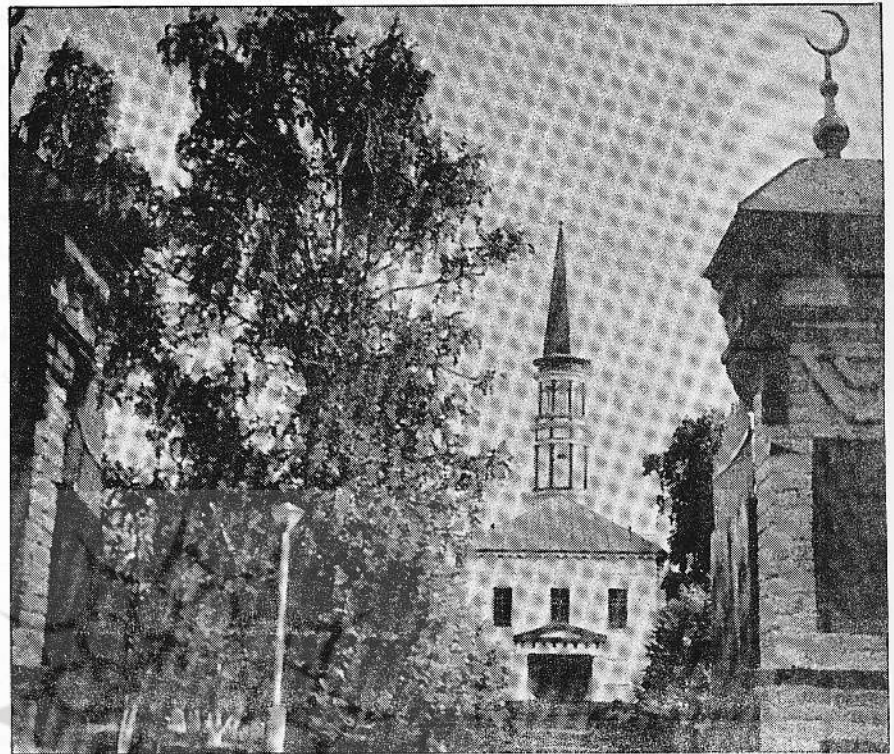
آن طور که از تواریخ برمی آید، مردم مازندران، بیشتر تجارت خود را از طریق دریا با ماوراء النهر انجام می داده اند و در اینجا مقصود از دریا، رودخانه جیحون است که به دریای خزر می ریخته. ابن اسفندیار تصریح دارد: «... و بازرگانی مردم طبرستان به بلغار و سقسن بود» — به حکم بن که سقسن از آن لب دریا در مقابل آمل نهاده؛ و چنین گویند که چون به سقسن کشتی رود به سه ماه برسد، و چون از آنجا آید هفته ای؛ آدینه آنجا نماز گزارند، و آدینه دیگر به آملم باشد، از آنکه چون می روی به فراز است دریا، و چون می آئی به نشیب...»<sup>۷</sup>

این شرح، در واقع، تصریح دارد به راه آبی میان دریای مازندران از طریق آمل به سقسن. البته سقسن را در توجیه جغرافیائی باید در منتهی الیه و، به عبارت بهتر، در آبریز و آبگیر اصلی جیحون و سیحون جستجو کرد؛ و درست همین است که سه ماه راه از این طرف باشد، زیرا رفتن کشتی برخلاف جریان آب است، و در بازگشت البته مسیر آب به حرکت کشتی کمک می کند.

منتها از مجموع اطلاعات گاهی این طور استنباط می شود که دهانه قصب جیحون به خزر را هم — یا لاقبل یک نقطه از آن — سقسن می خوانده اند. و این نیز استبعاد ندارد؛ زیرا بسیار اوقات ممکن هست که ابتدا و انتهای یک خط تجارته به یک نام خوانده شود. چنانکه به عقیده من نام آمل در کنار خزر به همان تقریب نهاده شده که در صدر جیحون شهری به نام آمل داشته ایم و آن را آمل الشط می خوانند<sup>۸</sup> و اصلاً خود جیحون نیز بسیار جاها دریای آمل خوانده شده، و آمل دریا و آمودریا (آمول دریا) صورت دیگر همان ترکیب است، و آن قلعه آمو که در کنار جیحون یاد کرده اند همان قلعه آمل است:

گوش باشد سوی جیحون گذاری  
به حیلله قلعه آمو بدزدد<sup>۹</sup>  
در ملحقات تاریخ طبرستان، که مرحوم اقبال به عنوان جلد دوم چاپ کرده، در مورد ثروت اصفهتد مازندران — که از عجایب تاریخ است — شرح مفصلی آمده، و در ضمن اموال و تجارت او گوید:

«... گفتی: مازندران، همه، مرا ملک و خاک است، و چهارصد کشتی بزرگ فرمود روی دریا بستن — سفر سقسن و با کویه و دربند کردند، و به هر شهری از شهرهای بزرگ و کیلان به بازرگانی تعیین کرد، چون در



نمودند، و همین شهر پایتخت خوارزم گشت<sup>۱۰</sup>. اینکه بعضیها نوشته اند که «مغولان، گاه جنگ با خوارزمشاه، مجرای آن بگردانیدند به بخره آرال»، ظاهراً چندان به واقع نزدیک نیست، زیرا، تا سالها بعد، از مسیر جیحون به دریای خزر گفتگو هست. مگر اینکه تصور کنیم جیحون دو شعبه میشده: یک شعبه در بیابانهای آرال به باطلاق فرو میرفته، و شعبه دیگر به دریای خزر می ریخته و همانست که مورد نظر ماست و البته مایه التجمع هم نیست.

بارتولد در مورد تغییر مسیر رود جیحون به طرف دریاچه آرال توضیح می دهد که این تحول به سال ۱۵۷۸ م. یعنی حوالی ۹۸۶ هـ. باید صورت گرفته باشد و در نتیجه آن، پایتخت باستانی اورگنج سقوط نمود<sup>۱۱</sup>.

شک نیست که محققان روسی در مورد جیحون و شهرهای حوالی آن تحقیقات بسیار کرده اند و جزئیات را بررسی نموده اند که متأسفانه در ایران، جز چند قسمت معدود آن به فارسی ترجمه نشده<sup>۱۲</sup>، و دسترسی به منابع روسی نیز برای ما تا حدودی مشکل است.

من در اینجا مطلب تازه ای ندارم بیان کنم؛ تنها

مصدق خود را از دست داده، آنجا که گوید:  
در بادیه تشکنگان بمُردند  
وز حلسه به کوفه می رود آب  
در حالی که اگر در دوز سعادی آب از حله به کوفه می رفته، امروز چنین نیست؛<sup>۱۳</sup> به همین ترتیب آبادیهای قدیم اطراف مسیر جیحون نیز، خصوصاً آنجا که جیحون به دریای خزر سرازیر می شده، دیگر امروز وجود ندارند.

تغییر مسیر امثال این رودخانه، که سرمایه اصلی آبادانی بیابانهای ریگزار و کم باران است، مسیر تمدن و شهرنشینی و فرهنگ ساکنان آن نواحی را کم و بیش تغییر می دهد، و سرنوشت شهرها را هم، چنانکه شهری که روزی پایتخت بوده، ممکن است به کوره دهی بیچاره — به قول فردوسی — تبدیل شود، و آن نیز بتدریج، مثل دانه ای شن، در بیابان تاریخ مدفون گردد.

شاید بر اثر چنین تحولی باشد که در بحرالاسرار محمودبن ولی می خوانیم: «... اورگنج یکی از شهرهای خوارزم و پایتخت آن بود، بیست سال می گذرد که جیحون آن را از خوارزم جدا ساخته، که در نتیجه آن، باشندگان اورگنج به خیره نقل مکان

بغداد خواجه کیا، و اصفهان و چلاب فنا ان ترجیح (۹)، و دربند ابوالحسن تجر، و خوارزم صاین طبری تعویذی، و ری عزالدین محمد مختار، و سفین احمد عصار، و مکه زعفرانی، و سیواس محمد و جاری. این جماعت و کیلان او بودند که به صد هزار و دوست هزار دینار تحویل ایشان بودی که به جهت او خرید و فروخت کردندی<sup>۱۰</sup> ...»

این راه دریایی همچنان آباد بود، حتی در زمان تیمور که مازندران فتح شد و سپاه تیمور آمل را گرفت: «... قتل بسیار کردند، و حکم شد که سید کمال الدین راه با اهل و عیال، در کشتی نشاندند به خوارزم بردند، و فرزندانش سیدمرتضی و سید عبداللّه با پسران و جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده به تاشکنت روانه سازند. بر حسب فرموده کاربند شد.<sup>۱۱</sup>»

ما یک شاهد زنده در باب این حدس داریم و آن کلاویخو است که در زمان تیمور، خود از نواحی مرو و بخارا و سمرقند عبور کرده، خود جیحون را دیده، و خود در چادر تیمور نان و شراب خورده و مجالس خصوصی و تعیش و حتی مجموع زنان او را دیده است کلاویخو گوید:

جیحون از کوهستانهای شمال، و هند کوچک (۹)<sup>۱۲</sup> به طرف دشت سمرقند جاری است، و به سرزمین تانار می رسد و از آنجا به دریای خزر می ریزد. بدین ترتیب، جیحون، سرزمین سمرقند را از خقّه خراسان جدا می سازد<sup>۱۳</sup> ...»

حافظ ابرونیز، که حوالی ۸۲۰/۱۷/۱۴۱۷ م. می زیسته و اصلاً هراتی بوده، در جایی نوشته است که جیحون به دریای خزر می ریزد.

چنان می نماید که تیمور از اهمیت این راه مطلع بوده، و استفاده نظامی نیز از طریق دریا— خصوصاً از طریق جیحون— برای فتح مازندران کرده، و در واقع سادات را غافلگیر ساخته است، چنانکه وقتی سادات به قلعه‌ای پناه بردند که ظاهراً از طرفی به دریا مربوط بوده، روز دوشنبه ۲۶ ذی قعدة سنه ۷۹۴/۱۵ اکتبر ۱۳۹۲، از طرف تیمور «... امر شد که کشتیانان جیحون کشتها بسازند، و نفت و آتش تعبیه کرده در قلعه اندازند... اما اصحاب قلعه، به تیر جگر دور، هر روز چند نفر را معرجه می گردانیدند و نمی گذاشتند که کشتها به پیرامون قلعه بگردند؛ مدت دو ماه و شش روز همه روزه جنگ بود، و تیرباران می کردند<sup>۱۴</sup> ...»

این مقاومتها— که مثل مقاومت مردم صور در برابر اسکندر، یک جنگ «دریائی— خشکی» و در واقع

نبرد آب و خاک بود— البته نتیجه‌ای نداد، و سادات شکست خوردند، و پس از دستگیری آنها همان طور که گفتیم:

«... اشارت شد که در قرضه‌های ۱۵ کشتها تعیین کنند، و سادات را در کشتها نشاندند به ماوراء النهر بَرند. حسب فرمان، سادات را در کشتی نهاده به آغری چه بردند<sup>۱۶</sup>، و همچنین از آغریچه به آب جیحون— تاموضعی متعین، بیرون برده، و هر یکی را بر موجب تفصیل، به ولایات تقسیم کردند، بعضی به سمرقند بردند، بعضی را به سیروان و اترار و کاشغر و آن نواحی فرستادند، و بعضی را به خوارزم و این جوانب تعیین کردند... و فرزندان را از مادر و پدر جدا کردند و هر یکی را به طرفی بردند— مگر اطفالی رضیع را که نزد مادر بگذاشتند» [تنها در وقتی که

بازتولد در مورد تغییر مسیر رود جیحون به طرف دریاچه آرال توضیح می دهد که این تحول به سال ۱۵۷۸ میلادی یعنی حوالی ۹۸۶ هجری باید صورت گرفته باشد و در نتیجه آن پایتخت باستانی اورگنج سقوط نمود.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

قرضه‌های ساری، سادات را در کشتی می نشانند، و نفر سید یکی عبدالمطلب نام از فرزندان سیدرضی الدین، و یکی میرعبدالعظیم نام از فرزندان سید زین العابدین— گریخته و خود را به گیلان انداختند...]

بعد از آن صاحبقران کامکار<sup>۱۷</sup> ساری و آمل را غارت و تالان فرمود و قتل عام نمود و چنان ساخت که در تمامی ممالک مازندران، خروسی و ماکیانی نماند که بانگ کند و بیضه نهد، و بقیه السیف که بودند گریخته به اطراف و جوانب رفتند، و عوژات پیر و ضعفان و اطفال به گرسنگی بمردند<sup>۱۸</sup> ...»

در اینجا یک نکته دیگر هم به ذهن می رسد: این اثیر در حوادث حمله مغول اشاره می کند که خوارزمشاه در آبسکون قصری داشت که گرد آن را

آب فرا گرفته بود. احتمالاً خوارزمشاه به هوای همین قلعه، که پناهگاه مهمی برای او بود، اولاً اموال و اولاد و مادر و زنان خود را به مازندران فرستاد که در آنجا محفوظ باشند، ثانیاً خود او نیز به مازندران پناه برد و در آبسکون ماند تا جان به جان آفرین تسلیم کرد. من گمان دارم بیش از آنکه بخواهیم جای پای آبسکون را در حوالی سواحلی جنوبی خزر و مثلاً جمخاله— که هنوز هم صورت شبه جزیره‌ای دارد— جستجو کنیم<sup>۱۹</sup> احتمالاً باید برویم اندکی شمالی‌تر، و جاهایی را بپیماییم که مصب و محل ریزش جیحون به دریای خزر بوده و طبعاً دلتائی تشکیل می شده و جائی بوده که آب خروشنده جیحون به سکون و آرامش استحاله می یافته است، و طبعاً به خوارزم هم اندکی نزدیک تر بوده و آب عمیق زیادی نداشته، و احتمالاً حوالی همان نقطه‌ای بوده که قرن‌ها قبل از آن «حسن فیروزان به قلعه خویش نشسته بود— به موضعی که دولا<sup>۲۰</sup> گویند، و وشمگیر لشکر آنجا بُرد، حسن فیروزان به کنار دریا، از آن جانب در بند، فروایستاد، وشمگیر از این جانب اسپ خویش در دریا افکند<sup>۲۱</sup> و بر ایشان حمله بردند و...» به هر حال بیشتر به منطق نزدیک می آید که آبسکون بر اثر تغییر مسیر جیحون و فرونشینی دریا و شن ریزی بادها— همان باد که به قول منوچهری از جانب خوارزم وزان است— کم کم به ساحل پیوسته و دلتای رود، جزئی از خشکی ساحل شده باشد تا اینکه در دریایی، که هر روز اندکی از سطح آن می کاهشد، جزیره‌ای آن عظمت یکباره در دریا فرورود، چنانکه هیچ کس از آن خبری باز نیاید<sup>۲۲</sup>.

این، قهر طبیعت بود که آبسکون را به خاک و جیحون را درین وادی به شور نشانند.

گردریانی به شور بنشانندت  
ور پیل تنی چومور بنشانندت  
بنشین، که زخاستن نخیزد چیزی  
گردنشیننی، به زور بنشانندت  
و از این گونه بازیها در طبیعت زیاد داشته‌ایم، که خشک شدن دریاچه ساوه، هنگام تولد پیامبر (ص) یکی از آن نمونه‌هاست، و خشک شدن دریای طیس، نمونه دیگر آن: «... و محمد بن علی بن موسی الرضا، علیه السلام، که لقب اوقتی بود از راه طیس مسینا، دریا عبرت کرد، که آن وقت راه قوس مسلوک نبود... به ناحیت بیهق آمد، و در دیده ششتمند نزل کرد، و از آنجا به زیارت پدر خویش، علی بن موسی الرضا رفت، فی سنه اثنین و ثلثین و ثلثین و مائین...»<sup>۲۳</sup> [۸۴۷ م] مقصود اینست که تا

رسانده است. چون رودخانه و کانال اگر هم چنان ادامه یابد بالاخره در اثر تبخیر و فرورفتن در ریگ تبدیل به باتلاق میشود، درینجا مهندسان از شیوه استخر بندی استفاده کرده، چند مخزن بزرگ که در واقع هر کدام دریاچه است در دره ای طبیعی، در نظر گرفته، آب را نخست از جیحون گرفته در صد کیلومتر نخستین، به یک استخر عظیم رهبری کرده اند.

چهارمین استخر بزرگ آن در فاصله هزار و صد کیلومتری از مبدأ انشعاب ساخته شده.

اینکه شعبه قدیم جیحون از کدام قسمت جیحون جدا می شده و راه کج میکرده و به خزر میریخته برای من معلوم نیست، شاید بشود تصور کرد که طبیعی ترین راه آن، همان محلی باشد که کانال فعلی قراقوم در آن حفر شده است، یعنی قسمتی از جیحون را از قسمتهای بالایی جدا کرده اند، و آن حوالی «چهارشنگه» و «کرکی» است که به طرف شمال غربی جاری شده از «بایرام علی» گذشته سپس بستر جیحون را در کنار شهر بزرگ «مرو» می گستراند و از آنجا گذشته با رود تجن هم آغوش میشود و رود مرغاب - که مرو زائیده آن است - نیز به آن می پیوندد، سپس خروش امواج جیحون را به گوش مردم «عشق آباد» میرساند - جایی که قرنهای مرکز رشد اشکانیان بود و هیچوقت تصور نمیکردند که وقتی برسد که آستین در آبهای جیحون نرکنند و با آب کوهستانهای شمال کشمیر، وضوسازند. در واقع این بیابان نشینان فرقه قوم هستند که امروز قدر این آب را می دانند.

چه دانند جیحونیان قدر آب زو مانندگان پُرس در آفتاب<sup>۲۱</sup> این کانال، از آنجا هم گذشته به «بخاردن»<sup>۲۰</sup> و قزل اروات (فزل رباط؟) می پیوندد و بسا که یک روز از طریق «کوم داغ» باز به خجر راه پیدا کند. ایستگاه نخستین آن در «نیچکا» است که صد و پنجاه کیلومتر از مبدأ دور میشود، اطراف شهر را درختان گز پوشانده اند، راه عبور بیشتر از طریق خود کانال و رودخانه است و قایقهای مخصوص، مسافران و کارگران را آمد و رفت می دهند. نهر بیشتر در مسیر سیلاب ها، و شاید هم شعبه قدیمی جیحون، ادامه دارد.

گریدرها و ماشین های مکنده ریگ و آب، هم چنان همراه آب جلورفته و آبادانی را همراه خود برده اند. مهندس بلتکنوف طرح خود را با موفقیت پیش می برد، دریاچه های مصنوعی که در بین دره ها حادث شده بود منبع پرورش و صید ماهی شدند<sup>۲۱</sup> و

رودخانه در تاریخ داریم. البته بخارا در کنار رودخانه نبود و به قول کلاویخوز از بخارا تا آمودریا سه روز راه بوده است و تمام آن آبادی<sup>۲۲</sup>.

من از خشک شدن مسیر جیحون در بیابان فرقه قوم صحبت کردم و اشاره کردم که خشک شدن دریاچه ساوه، و خشک شدن دریای وسط کویر، یعنی حوالی طیس مسینا از موزاردی است که طبیعت بر بشر و کوششهای تسلط یافته، اینک باید بگویم که مبارزه بشر با طبیعت پایان نیافته و هر روز به رنگی میتواند جلوه گر شود، و من یک نمونه از جنگ بشر با طبیعت را در همین بیابان فرقه قوم در قرن بیستم، برای شما بازگویی کنم تا بدانیم، که میشود یک روزی، بیابان و ریگ را که خود قهر طبیعت است به مهر طبیعت

آن طور که از تواریخ برمی آید، مردم مازندران، بیشتر تجارت خود را از طریق دریا با ماوراء النهر انجام می داده اند و جیحون مقصود از دریا، رودخانه میاریخته.

آن زمان هنوز بقایای دریای درونی ایران موجود بوده و به احتمال زیاد، خور بیابانک تعبیری از همان کلمه است که امروزه معنای پیش بندر کنار دریا داریم. بنابراین عوامل طبیعی بود که، دیگر تاریخ، از قرن دهم هجری به بعد - زمان شاه طهماسب صفوی، چشم از مسیر جیحون می پوشد، و ازین زمان به بعد، دیگر، بیابان و دشت از ریگ آموی، با همه درشتی های او، پر شد، و کسی نشانی از مسیر جیحون به خزر نیافت، مسیری که به قول فردوسی:

به آموی و راه بیابان مرو  
زمین بود یکسر چو پرت آرزو  
البته این که شعبه ای - و شاید مهمترین شعبه - همیشه از جیحون به خوارزم میرفته، تردیدی نیست و اصلاً خوارزم زائیده همین شعبه از رودخانه بوده است، و ما خبری هم داریم که به سال ۱۱۷۲/۵۶۸ م. که سلطان نکش به خوارزم آمد و بر تخت نشست. «... چون میان خانی ختا، به واسطه ادای مالی مواضعه، با سلطان نکش بد بود، و به حرب کشید و سلطان، ایلچیان ختا را به جیحون انداخت. خان استحضر سلطان شاه کرد، سلطان شاه از غور و غرچه به ختا شد، و بالشکری انبوه روی به خوارزم نهاد، نکش بفرمود آب جیحون بر مریانشان بستند، و اکثر هلاک شدند<sup>۲۳</sup>»

جیحون البته یک رودخانه کوچک نیست، از قدیم آن را دریا می خوانده اند و آمودریا معروف است، و اصلاً به همین دلیل شاید بعدها در آسیای مرکزی و افغانستان، هر رودخانه ای را دریا خوانده اند. این نکته هم هست که به روایت مسعودی در مروج الذهب، جیحون را در آن روزگار «کالف» میگفته اند<sup>۲۴</sup> این کالف که باید با گالف فارسی بوده باشد، می شود همان گالف که به زبان های فرنگی به معنی خلیج است و پیشرفتگی آب در خشکی. مقصودم اینست که کلمه آریایی است و هنوز هم در زبانهای اروپایی رواج دارد و فرانسویها گلف گویند و انگلیسیها گالف<sup>۲۴</sup> و پرشیان گلنق به معنی خلیج فارس از کفر ابلیس معروف تر است.

کلاویخو که در عصر تیمور از رودخانه جیحون گذشته میگوید بعض جاها پهنای رودخانه به یک فرسخ میرسد، و تیمور یک وقت برای عبور از رودخانه، به وسیله زورق، پلی بر رودخانه بسته است (کاری که خشایارشا برای عبور از بسفر کرد)، و به همین دلیل پُر عرض بودن و کم عمق بودن رودخانه در حوالی بخارا، کمتر خبری از بل دائمی بر این

بدل کرد و دوباره به باغ و بستان آراست و میوه و گل از خواست.

این مبارزه به صورت کندن و جدا کردن یک کانال جدید از جیحون به طرف دریای خزر صورت گرفته، و در واقع شق التهر شده است، آن نیز به صورت کانالی که بیش از هزار و پانصد کیلومتر طول دارد - البته با علم و امکانات قرن بیستم، و در عین حال با همت مردمی که قرنها و سالها، با شترهایشان، درین بیابانی بی حاصل سرگردان بوده اند، و بسیاری از آنها از تشنگی و گرما، مرده اند<sup>۲۵</sup>.

این کانال در دهه پنجم قرن بیستم کنده شده، و بلافاصله قطعه به قطعه بهره برداری آن شروع شد، و تا اوائل دهه هفتاد بیش از یک میلیارد دلار درآمد

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در عین حال بلافاصله در اطراف شهر، پی در پی قلمه های تاک و انگور کشت شد و نهرهای کوچک برای کشت پنبه و هندوانه و غلات از کانال اصلی جدا شد.

«دریاچه زید» منبع اصلی تقسیم و تنظیم آن نهر شد که در فاصله دوست و ده کیلومتری از مبدا کانال کنی قرار دارد: بولدوزرها، نهرهایی که گاهی عرض آن به سی متر میرسد حفر کرده اند. هنگام طغیان آمودریا، آبهای اضافی در مخزن آب زید جمع میشود. این نکته را باید گفت که منبع اصلی استفاده از این کانال در واقع آبهای اضافی زمستانی و سیلابهای خروشان است، وگرنه از آب دائم رودخانه که جاهای دیگر استفاده میشد، چیزی کسر نکرده اند. شهرک های بین راه - که در حکم ایستگاههای آب هستند، و تقریباً هر صد کیلومتری یکی ساخته شده - جمعیت ابتدائی حدود یک هزار نفر دارند.

سدها و بندهای جلور دریاچه ها را می بندند تا ماه خرداد که برهه آب میشود، و رود طغیان می کند، آنوقت استخر اولی را باز می کنند، تا دومی پر شود، و همینطور ادامه میدهند. با هلیکوپتر کنترل می کنند که کدام قسمت احتیاج به آب مصرفی دارد و به موقع به آن میرسانند.

روزی که نهر به عشق آباد رسید، بیش از هفتصد کیلومتر راه را پیموده بود. درختان تاغ که در اطراف خشک رودها بودند و اکنون دیگر نهر از وسط آنها می گذشت، دوباره جان گرفته بردشت ها سایه افکن شدند.

مهندسان توانسته اند شبکه های دوران باستان آنها را بازسازی کنند، و موفق شده اند شبکه بسترهای قدیمی آمودریا را که زیر خاک و شن رفته است معلوم کنند، در بخش جنوب خاوری قره قوم، بسترهای باستانی «آمودریا» به طور کلی موازی با بستر کنونی آن، یعنی از جنوب به شمال امتداد می یابد. «کلیف اوزبوی» بعدها به وجود آمده و روی این شبکه قرار گرفته است. در بسیاری از نقاط، آب در بسترهای قدیمی جاری شده<sup>۳۲</sup>.

برخلاف تصور قبلی، معلوم شد چون آب قوی است و گل ولای دارد، خیلی زود گل ولای، لای خلل و فرج شن ها را می گیرد و تلف شدن آب خیلی کمتر از آن است که پیش بینی می شد، آنچه هم به زمین رفت، مایه حیات و تقویت ریشه های تاغ شد که دوباره اطراف نهرها را مثل خیابان طولانی پُر سایه کردند تنها نهرهای کوچک و کم آب است که باید

کلاویخو که در عصر تیمور از رودخانه جیحون گذشته می گوید بعضی جاها بهنای رودخانه به یک فرسخ می رسد.

روی آن یک پوشش بتونی به وجود آورد که آب به خورد زمین نرود.

مهندسان یک بتون اسفنجی ساخته اند که مرکب است از شنهای روانی که خداوند به حد وفور در نجامه ریخته، آنرا در آسیاهای ساچمه ای پودر می کنند و سپس در بتونگیرهای بزرگ ریخته باسودای کائوستیک و پودر آلومینوم مخلوط ساخته، هیدروژن آزاد میشود و مخلوط را متورم و پوک می کنند. حاصلی که به دست می آید بتونی است که اسفنجی و سبک است. یعنی یک برابر وزنیم سبکتر از بتون معمولی و دو بار ارزاتر از آن است.

با این بتونها آپارتمانهایی هم ساخته اند که خیلی مقاوم تر از اوبه ترکمنهاست، و در تابستان پنج شش درجه هوای آن خنکتر از خانه های آجری یا سنگی است.

اطراف این نهر اختصاصاً برای پنبه کاری بسیار مستعد است. و هم انواع میوه ها از نوع سیب و خربوزه و آلوچه و زیتون و انگور و انار، و امثال آن به حد وفور به دست می آید.

گوسفندهایی که در کیلومتر ۱۰۰۰ این نهر آب خورده اند، لابد دعای خیر خود را بر بانی آن میفرستند.

زمینهای این منطقه مثل آینه صاف و هموار است، این دشت هموار را آب رقت های برودخانه مرغاب به وجود آورده است. این رود مرغاب کمک میکند که شعبه غربی جیحون بتواند خود را به دریای خزر برساند. اکنون کانال به «غازان جیک» رسیده است، و شاید بتواند خود را به «نیت داغ» و سپس کراسنو و دسنگ برساند که دیگر کانال و رودخانه نیست و در حقیقت دریاست.

قطره ای قطره چو بردامن ساحل هایی

چون به دریا برسی قطره نشی دریایی<sup>۳۳</sup>  
البته همه مردم برای کار درین بیابانهای طولانی که مارهای بزرگ بر آن مسلط بودند، روی خوش نشان نمی دادند، در ابتدا برای داوطلبان چهل درصد اضافه حقوق پرداختند، به هر کدام به قیمت کم

گوسفند فروختند، تا مردم به اقامت در ایستگاههای میان راه تشویق شدند. بالاخره آدمیزاد، برای نان، به هر جا میرود، و هر کار که باشد می کند. به عبارت دیگر: نان از زیر سنگ بیرون می آید<sup>۳۴</sup>.

پنبه ای که در آنجا میکارند از نوع بسیار لطیف است که رشته باریک خوانده میشود، و پارچه آن مانند پارچه ابریشمی، نازک و لطیف و پردوام است، البته پنبه آن پانزده روز بتر از پنبه معمولی آب می خورد و باید زودتر کاشته شود، کار و آب بیشتر هم می خواهد. جمع آوری آن دشوارتر است، ولی به هر حال دولت هر تن آنرا هزار و صد و پنجاه روبل میخرد که نزدیک به پانصد روبل از پنبه معمولی گرانتر است<sup>۳۵</sup> و به قول کرمانیها «بهشتش به سرزشتش می ارزد!» خصوصاً که گاهی از مزاج نمونه هر هکتار دو تن و نیم پنبه رشته باریک به دست آورده اند.

دشتهای رودخانه تاجن آنقدر صاف و به قول کرمانیها «ذق»<sup>۳۶</sup> است که بسیاری از اوقات، مسابقات اتومبیلرانی در آنجا ترتیب میدادند، و گویا امریکائیها هم یک بار میخواستند به همین منظور آن را اجاره کنند<sup>۳۷</sup>.

مخزن آب عشق آباد که معروف به مخزن «گوگ تپه» است، در کیلومتر هشتصد و پنجاه کانال قرار دارد. «بخاردن» شهرک کوچکی است که راه آهن نیز دارد. آب دریاچه گوگ تپه از آنجا به غرب سرازیر میشود، عمق نهر پنج متر، و سطح آن گاهی به بیست متر میرسد.

از اطراف کوشش می کنند که سیلابهای بارانهای فصلی را نیز، بدون خطر، به مخازن بین راه راهنمایی کنند. با بُنُند آبها، آبشار مصنوعی درست کرده اند. اکنون مشغول ساختن مخزن در کیلومتر ۹۷۰ هستند. خندقها را با انفجار حفر میکنند، زیرا انفجار، خاک را یکباره به اطراف می پراکند، و در عین حال زمین اطراف خندق و زیر پای خود را هم محکم می کند!

به طور متوسط هر ماشین خاک برداری، بین ۱۵ تا ۳۰ هزار متر مکعب در ماه خاک برداری کرده است. درخت معروف کنار این کانال طولانی همان درخت تاک است که به روایتی، شیطان آنرا از بهشت آورد و شاخه آنرا به لطائف الحیل به کشتی نوح برد و بالاخره آن را در دنیا رواج داد، هم اکنون بیش از نهد و شصت نوع انگور شناخته اند که در اطراف کپت داغ میکارند، و بعضی انگورها هست که میزان قند آن به سی و دو درصد میرسد.

وقتی می‌خواهند انگورها را بچینند، توی قایق سوار می‌شوند، از دو طرف کانال شروع به انگورچینی می‌کنند، و این غیر از آنهاست که در تاکستانهای معروف و مفصل حاصل می‌آید.

من بیابان زده، به این کانالی نادیده ازین جهت اشاره کردم که، در عصر تکنیک و فضا، باید فکری به حال بیابانهای کرمان هم کرد، و این غیر از کشت ناغ و گز، می‌تواند در جهت تأمین آب هم باشد. مطالعه کورب باید یکی از مطالعات مهم دانشگاهی باشد، ممکن است به ظاهر امر این نکته تعجب‌آور آید که خوب، اگر آبی در کیلومتر صفر هست، چرا آنرا بکشاند و بیاورد به کیلومتر ۱۶۰؛ همانجا کشت و زرع کنند تا تمام شود. نکته مهم اینست که با این کاریک بخش بزرگ از یک ناحیه بیابانی عالم را به تمدن پیوند زده‌اند. شن زاری به اسم قره قوم (=سیاه کور) را که حدود ۳۵۰ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد (تقریباً یک برابر ونیم کرمان) با یک خط آبی به دو بخش کرده، میان شمال و جنوب ریگستان، در واقع، «حیات» را «کاشته‌اند»! یعنی مردم چارجوی و مرو، می‌تواند در خیابانی که دو طرف آن آب و درخت و کشتزار است طی طریق کنند و از کوه خود را به دریا برسانند- خیابانی به طول حدود ۱۶۰۰ کیلومتر، یعنی بولوار تقریباً از تهران تا زاهدان و یا زابل، کاری که مسلماً در تغییر محیط زیست مؤثر است، و کاری است از نوع تصرف در طبیعت که در قدرت خداوندی است.

آن قهر طبیعت که این سرزمینهای وسیع را به شور نشانده بود، اکنون تبدیل به مهر طبیعت شده است، و ضعیف انسانی در مقابل طبیعت تبدیل به قدرت. طبیعت، با اینکه همیشه با آدمی سرچنگ دارد، اما پیش از هر چیز و بیش از هر چیز با آدمی سازگار است، این آدمی است که باید مزاج طبیعت را بشناسد. مصداق شعر سعدی:

کنون به سختی و آسانی اش ببااید ساخت  
که در طبیعت زنبور، نوش باشد و نیش

## پاورقی

۱- این مقاله قرار بود در جلسه کنگره محمد بن موسی خوارزمی ریاضی دان مشهور خوانده شود (آذر ۱۳۶۲)، توسط یونسکو که بداه حاصل آمد و خوانده نشد، ولی در یادنامه خوارزمی که توسط موسسه محترم «مطالعات و تحقیقات فرهنگی» جمع آوری شده، به چاپ رسیده است (۱۳۶۳، ص ۴۷).

۲- از پاریز تا پاریس ص ۴۲، و این خاصه آبهای تند و خروشان و سیلابی است- آبهایی که مهندسان آنها را آبهای وحشی و به تعبیر

تندتر «آبهای نانجیب» می‌نامند، برخلاف آبهای رام یا نجیب که سر به زیر به راه خود می‌روند و پل بستن برن و عبور از آن حساب شده و منظم است.

۳- این مطلب در بحرالاسرار نسخه انستیتو شرق شناسی شوروی ثبت شده.

۴- آبیاری ترکستان، مجله آریانا، چاپ کابل، شماره ۲۹۱ ص ۳۸.

۵- از جمله ترجمه‌های آقای کریم کشاورز.

۶- سقسین، چنان می‌نماید که کلمه ای باشد مرکب از «سگ» («سکها») و صین (=سین=چین)، یعنی سکاها، چینی، یا سکاها، که به چین نزدیک بوده باشند و البته بعدها نام قبیله بر ولایت آنها اطلاق شده است.

۷- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، تصحیح مرحوم اقبال آشتیانی ص ۸۱.

۸- و این کلمه در اخبار الطوال دینوری به صورت «آمول» ضبط شده که صورت دقیق آن در شعر رودکی نیز آمده است.

ریگ آسوی و درشتی های او

زیر پاییم پرنیان آید همی  
۹- شعر از خواجوی کرمانی است، و من چون با خدای خود شرط کرده‌ام که در هیچ یادنامه، مقاتلی ننویسم، مگر آنکه در آن یاد ای از کرمان باشد، خشوندم که درین جا نیز، تنها این شعر واسطه ابیای آن سوگند است. وگر نه نوشتن این مقاله آن هم بدون یاد کرمان، کفارۀ سوگند در پی می‌داشت!

۱۰- تاریخ طبرستان، تصحیح مرحوم اقبال، ج ۲ ص ۸۹.

۱۱- ظفرنامه، شرف الدین یزدی، چاپ محمد عباسی، ص ۴۱۴.

۱۲- ظاهراً مقصود هندوکش (=هندوکج) است و در ترجمه یا تعبیر به این صورت درآمده، وگر نه هند کوچک، مفهومی ندارد؟ گویا گش در پایان این کلمه صورت دیگر همان کلمه معروف کوه است.

۱۳- ترجمه سفرنامه، مسعود رجب‌نیا، ص ۲۰۶.

۱۴- شاه منصور، باستانی پاریزی، ص ۱۴۹ به نقل از تاریخ طبرستان و روایان.

۱۵- فرصه به معنی پیش بند است، آبادی کوچکی کنار دریا که تا شهر فاصله اندکی داشت، و کشتی در آنجا لنگر می‌انداخت، مثل «پیره» که پیش بندر آن بود و «هرمز» که پیش بندر میناب بود.

۱۶- این بندر ظاهراً در مقبب جیحون و بارانداز رودخانه بوده.

۱۷- مقصود تیمور است.

۱۸- تاریخ طبرستان و روایان، مرعشی، چاپ تسبیحی، ص ۲۳۷.

۱۹- واینه معمولاً جزاشری هستند که بر اثر موج آب و آوردن ریگها به کنار ساحل پدید می‌آیند، یعنی آب رودخانه پشت ریگهای جمع شده انباشته میشود و تشکیل نوعی باتلاق و مرداب و رودخانه ساکن میدهد که یکی دوجا به دریا متصل است و ریگهای جمع شده صورت جزیره به خود میگیرد.

۲۰- در مرعشی: دلار.

۲۱- وشمگیر، اسب در دریا انداخته برایشان حمله برد. (مرعشی ص ۷۴).

۲۲- درین باب رجوع شود به اژدهای هفت سر، چاپ دوم ص ۳۷۰.

۲۳- تاریخ بیهق، ابن فندق، ص ۴۶.

۲۴- مجمع الانساب شیانکاره‌ای، تصحیح میرهاشم محدث، ص ۱۳۷.

۲۵- ج ۱ ص ۹۸ چاپ عربی.

۲۶- Gulf

۲۷- سفرنامه کلاویخو، ترجمه رجب‌نیا، ص ۲۰۵ و ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲۸- این همان بیابانی است که ابوسهل مسیحی حکیم معروف را خورد و این سینا را نیز نزدیک بود از میان ببرد. لابد این داستان را شنیده‌اید: ابوسهل مسیحی و ابن سینا را وقتی سلطان محمود غزنوی از دربار خوارزم خواست، آنان با یک راهنما از خوارزم به طرف گرگان فرار کردند. «... ابویلی و ابوسهل... از حضرت خوارزمشاه برفتند، چنان کردند که بامداد را پانزده فرسنگ رفته بودند، بامداد به سرچاهساری فرود آمدند. پس ابویلی تقویم برگرفت و بنگریست... گفت: بدین طالع که ما بیرون آمده‌ایم راه گم کنیم و شدت بسیار بینیم. بوسهل گفت رضیاً بقضاء الله، من خود همی دانم که ازین سفر جان نبرم... پس برانندند، ابویلی حکایت کرد که روز چهارم بادی برخاست و گرد برانگیخت، و جهان تاریک شد و ایشان راه گم کردند، و باد، طریق را محو کرد. و چون باد بیارمید، دلیل ازیشان گمراه‌تر شده بود، در آن گرمای بیابان خوارزم، ازین آبی و تشنگی، بوسهل مسیحی به عالم بقا انتقال کرد، و دلیل، و ابویلی، با هزار شدت به «باژوزه» افتادند...» (چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی تصحیح دکتر معین، ص ۱۵۴) وفات ابوسهل به سال ۴۰۱/هـ ۱۰۱۰م. به بیابان خوارزم در چهل سالگی بوده است.

۲۹- شعر از سعدی

۳۰- شاید هم: بهازدن؟ خود کلمه بخارا هم ربطی با بهار (بندکده) دارد.

۳۱- یک نوع ماهی از رودخانه آمور چین آورده کشت کرده‌اند که گاهی تا ۳۰ کیلوگرم وزن آن میرسد. این ماهی علفخوار هم هست و از نسی کنار رودخانه تغذیه میکند و گاهی در روز به اندازه وزن خودش علف میخورد!

۳۲- آبراه، داستان ساختمان نهر قره‌قوم، مارک گارچاکف، چاپ مسکو، ۱۹۸۵، ص ۲۵.

۳۳- از کمال خجندی است، شاعری که خود وابسته به ریگزارهای اطراف جیحون است، از جمله ابیات لطیف دیگر این غزل اینهاست:

پیش او بنده و در خانقاه، الله گشوی

نزد او توستی و، در مدرسه مولانائی

گرنه با اوئی اگر پادشاهی درویشی

ورنه بی خویشی، اگر با همه‌ای، تنهائی

پیش روی تو صد آئینه نهادست، کمال

روشن است آینه‌ها، بنگر اگر برینائی  
(متن انتقادی به اهتمام ک. شیدرف، نشر آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۹۴۹). با اندک اصلاح!

۳۴- آسیای هفت سنگ، چاپ پنجم ص ۲۹۱.

۳۵- هر روپل تقریباً برابر یک دلار ای اندکی گرانتر است.

۳۶- دق، زمین صاف که آب باران آنرا مثل دریاچه کم عمق فرا میگیرد و خیلی زود خشک می‌شود، مثل دق کفترخان در کرمان و دق زرقان در فارس. مردم کرمان، سعی بی حاصل را، «در دق دودن» می‌خوانند. اصغر طاهری کرمانی می‌گفت: ما سالها در دق دودیدیم، آخر کار دکتر ایرانی ویدالاله‌خان آنرا به نام خود ثبت دادند!

۳۷- آبراه، گارچاکف، ص ۳۹.

۳۸- و این دومین موردی است که در این یادنامه، یاد کرمان می‌افتم، و همه برای رد یمین است و اجرای قسم